

## گام دوم در تحول بنیادین چیست؟

جعفر ربانی



سال‌های بلوغ است؛ نه فقط بلوغ جسمی و جنسی، بلکه بلوغ عقلی، بلوغ عاطفی و احساسی، بلوغ هویتی و شخصیتی، بلوغ عقیدتی، بلوغ اجتماعی، بلوغ زیباشناختی و بلوغ‌های دیگر. در واقع در همین دوره از زندگی است که نوجوان پا به مرحله شناخت و بازیابی خود می‌گذارد، احساس شخصیت می‌کند، فردیت خویش را وجدان و آن را احساس می‌کند. برای او حالا وقت آن رسیده که خودش، رها از تسلط و تحکم خانواده و بزرگ‌ترها نقش پررنگ‌تری در زندگی‌اش ایفا کند و برای خودش تصمیم بگیرد. شور نوجوانی در این دوره غوغا می‌کند! این احساس توانستن و رؤیای آزاد شدن البته شیرین است

**کودکان به مدرسه می‌روند تا عدالت و پرهیزگاری بیاموزند؛ و این مرام در نزد ایشان [ایرانیان] همان قدر طبیعی است که ما [یونانیان] درباره الفبا آموختن کودکان خود حرف می‌زنیم.**

گزنفون؛ سیرت کورش کبیر

سال‌های تحصیل در مدرسه بی‌شک از ماندگارترین و خاطره‌انگیزترین مراحل زندگی هر یک از ما است. و در این میان دوره دبیرستان می‌تواند شیرین‌ترین و تأثیرگذارترین این سال‌ها باشد. چرا؟ زیرا سال‌های دوره دبیرستان (متوسطه)

## همه ما تجربه کرده‌ایم که احساس شخصیت و هویت در نوجوان، از سال‌های هشتم و نهم دبیرستان به تدریج شروع می‌شود و در سال‌های آخر دبیرستان به اوج می‌رسد

دبیرستانی، یا همان دبیران، بگذراند و امیدوار است بتواند  
مخاطبان دلسوز و چاره‌اندیش را با خود همراه سازد.

\*\*\*

اکنون بیش از یک دهه است که دستگاه عظیم آموزش و پرورش در تب و تاب تحول در نظام آموزشی و برنامه‌ریزی و تألیف و تولید متون و کتاب‌های درسی برای نظام جدید آموزشی است که از آن به نظام ۳-۳-۶ تعبیر می‌شود و همراه امسال دوازدهمین و آخرین سال آن شروع شده است. پس از آن، کنکور دانشگاه‌ها خواهد بود که گروهی از سد آن خواهند گذشت و به تحصیل خود ادامه می‌دهند. اما مهم‌تر و فراتر از این، وارد شدن صدها هزار جوان به عرصه اجتماع است که دیر یا زود به مثابه یک شهروند مستقل، نیازمند و خواهان کار و شغل و خانواده و زندگی مستقل خواهند بود. این امر البته که رویداد تازه‌ای نیست و هر سال تکرار می‌شود و هیچ‌گاه از «مسئله بودن» تهی نخواهد شد.

بنابراین سؤال بجایی است اگر پرسیده شود که این همه تلاش و تقلا برای اصلاح یا تغییر مسیر آموزش و پرورش و انداختن آن بر «ریل تحول» چه بهره‌ای نصیب دانش‌آموختگان این سال‌ها کرده و در آینده خواهد کرد و تأثیر آن در آتیه کشور هم از نظر تأمین نیروی انسانی بهتر از طریق دانشگاه‌ها، و هم از نظر پرورش جوانانی شورمندتر و تواناتر در عرصه زندگی و جامعه چه خواهد بود؟ مسلم است که طرح چنین سؤالی آسان و یافتن پاسخ برای آن دشوار است زیرا ارزیابی نتیجه پروژه‌ای با این وسعت و دامنه زمانی (دوازده سال) و مکانی (سراسر کشور) امری نیست که به سادگی امکان‌پذیر باشد، در عین حال، این، سؤال یا خواسته‌ای ناگزیر است که اگر بدون پاسخ بماند به معنای بیهوده بودن بسیاری از کارهایی است که تاکنون در این حوزه انجام گرفته است.

به هر حال، تا همین اندازه که بر ماجرای تحول بنیادین تا امروز گذشته است، می‌توان انتظاراتی منطقی از آن داشت و چشم‌اندازی برای آن تصور کرد.

به‌طور کلی از نظام آموزشی عمومی و متوسطه یک کشور دو نوع انتظار وجود دارد. به عبارت دیگر این نظام باید دو کارکرد داشته باشد. یکی آموزش دانش و ارتقای سطح یادگیری‌های نظری و مهارتی کودکان و نوجوانان با هدف به دست آوردن شغل، درآمد و دیگر توانایی‌هایی است لازمه زندگی روزمره آن‌هاست، و دیگری پرورش شخصیت و توانایی‌های بالفعل و

ولسی در عین حال دلهره‌آور و بیمناک نیز هست به طوری که نوجوان خود را در «جهانی میان ترس و امید» احساس می‌کند که می‌توان آن را «بحران» نامید؛ وضعیتی که از آن به بحران بلوغ و بحران نوجوانی یا جوانی نام برده می‌شود. این بحران البته دیر یا زود آرام می‌شود و فروکش می‌کند و فرد را به سوی یک زندگی معمولی رهنمون می‌شود با این توضیح که اگر او نتواند چشم‌انداز روشنی از آنچه می‌خواهد و آرزو می‌کند برای آینده خود ترسیم سازد دچار حرمان می‌شود؛ یعنی احساسی از محرومیت و ناتوانی که چه بسا وی را، چون غنچه دهان نگشوده بر شاخه گلی، تا آخر عمر از شکوفایی باز دارد؛ و روشن است که در این صورت، دیگر از آن انتظار دادن گل یا میوه و حتی پراکندن عطری که فضا را خوشبو سازد بیهوده خواهد بود. حال جامعه‌ای که همه یا اغلب نوجوانانش در بحران بلوغ به چنین وضعی دچار شوند، معلوم است که چه خواهد بود.

باری، همه ما تجربه کرده‌ایم که احساس شخصیت و هویت در نوجوان، از سال‌های هشتم و نهم دبیرستان به تدریج شروع می‌شود و در سال‌های آخر دبیرستان به اوج می‌رسد و البته دوره‌ای پر نشاط و شورانگیز هم هست. این وضعیت در همه نوجوانان عمومیت دارد و تنها ممکن است شدت و ضعف داشته باشد. در این زمان است که در جامعه چیزی به نام «مسئله جوانان» پیش می‌آید، و چون پیوسته و بدون توقف، بخشی از جمعیت به جوانی می‌رسند این مسئله پایان‌ناپذیر است و هم جامعه‌ای همواره با آن دست به گریبان خواهد بود؛ پس باید به گونه‌ای نهادینه شده و مداوم صورت این مسئله را بازخوانی کند و برای آن راه‌حل پیدا کند؛ به‌ویژه در جهان کنونی که، برخلاف جوامع قدیم، دیروزش با امروزش یکی نیست.

\*\*\*

با این مقدمه اکنون می‌خواهیم ببینیم نظام آموزشی (نظام تحول بنیادین) ما تا چه حد به این مسئله، یعنی مسئله نوجوانان و جوانان در طی دوره دبیرستان، وقوف دارد که بتواند به حل آن مبادرت ورزد.

سال گذشته در همین ویژه‌نامه که مخصوص پایه یازدهم منتشر شد. نگارنده مطلبی نوشتیم با عنوان «ظرفیت دانش‌آموزان ما و تربیت آن‌ها در چارچوب سند تحول» در آنجا آمده بود که: «امروز یکی از بزرگ‌ترین مشکلات ما در حوزه جوانان و آموزش و پرورش این است که غذای فکری سالم و کافی برای این قشر تولید نمی‌شود و یا بسیار کمتر از نیاز آنان تولید می‌شود».

نگارنده اکنون می‌خواهد با تأکید مجدد بر همان «یکی از بزرگ‌ترین» و نیز «غذای فکری» در کنار مطالبی که در این مجموعه درباره درس‌های پایه یازدهم آمده است، و شما آن را در دست دارید، دنباله گفتار پیشین را بگیرد و نکاتی را از نظر صاحب‌نظران، به‌ویژه مدیران مدارس و معلمان عزیز



## پرورش ملکات فاضله در افراد تنها از طریق آموزش صرف میسر نیست و نیاز به «مربی» دارد

بالقوه دانش‌آموزان در جهت یک زندگی اخلاقی سعادت‌مندانانه؛ یعنی همان چیزی که به اصطلاح «پرورش» نامیده می‌شود. البته توجه داریم که «آموزش» و «پرورش» همواره دو امر توأمان هستند و به‌طور دقیق قابل تفکیک نیستند، چرا که پرورش هم خود از طریق آموزش حاصل می‌شود. با وجود این به تجربه ثابت شده است که پرورش ملکات فاضله در افراد تنها از طریق آموزش صرف میسر نیست و نیاز به «مربی» دارد که بتواند از طریق رفتار و عمل بر مربی یا دانش‌آموز اثر بگذارد، و مربی هم اعم است از افراد با صلاحیت یا نظام تربیتی ذی‌صلاح.

درباره آنچه تاکنون در نظام تحول مورد نظر صورت گرفته است، ارزیابی از ابعاد آموزشی آن کار دشواری نیست و دست‌کم می‌توان با نشان دادن آماری از عناصر برنامه‌ریزی شده مثل مدارس و کلاس‌های تشکیل شده، معلمان استخدام شده، کتاب‌های جدید، نمرات کسب شده و نیز میزان قبولی دانش‌آموزان و حتی پذیرش آن‌ها در دانشگاه و مانند این‌ها کارنامه‌ای از تحول به دست داد. اما در زمینه دوم که «ارتقای شخصیت و توانایی‌های بالقوه و بالفعل و...» است کار بسیار دشوار است، حتی اگر کار مشخصی در این زمینه صورت گرفته باشد.

به یاد داریم که در مقاله سال گذشته، که به آن اشاره شد، نگارنده با ردیف کردن رویکردهای برنامه درسی ملی در مورد دانش‌آموزان، که کلیت آن عبارت از «فطرت‌گرایی توحیدی» بود، آورده بود که در برنامه درسی ملی، ویژگی‌هایی برای دانش‌آموز تعریف شده است که تحقق آن‌ها تنها از طریق کلاس و کتاب درسی امکان‌پذیر نیست و راهکارهای خاص خود را می‌طلبند. از جمله آن ویژگی‌ها عبارت بود از: فطرت الهی، حیات طیبه، شکوفایی، انتخاب احسن، اصلاح مداوم، توانایی انتخاب، خویش‌تن‌داری، اراده، انگیزه، تربیت‌پذیری، توسعه شایستگی‌ها، ظرفیت‌ها، توانایی‌ها و ... اما باید گفت سوگمندان تا این زمان از مجموعه دستگاه عظیم اجرایی آموزش و پرورش در این خصوص چیزی بیرون نیامده است و مثلاً دیده نشده که سخن یا نوشته‌ای یا کتابی در این زمینه منتشر شده باشد که فرض بگیریم، با چه برنامه عملی می‌توان قدرت «انتخاب احسن» را که دامنه‌ای بسیار وسیع در عرصه زندگی فردی و اجتماعی افراد دارد در دانش‌آموزان افزایش داد. آنچه تا حال انجام شده، و البته خود کاری توانفرسا بوده

است، تلاش پیگیر در سامان‌دهی برنامه‌های درسی و نیروی انسانی، تألیف یا اصلاح کتاب‌ها، تأمین تدارکات و تجهیزات مدارس، تأمین بودجه، برگزاری کلاس‌های آموزشی برای دبیران و ... بوده است، و این همه را باید «غذای درسی» نامید نه «غذای فکری» که به زعم نگارنده فقدان آن از بزرگ‌ترین مشکلات نظام آموزشی ماست، اگرچه در نظر اول دیده نمی‌شود و گاهی هم اصلاً دیده نمی‌شود.

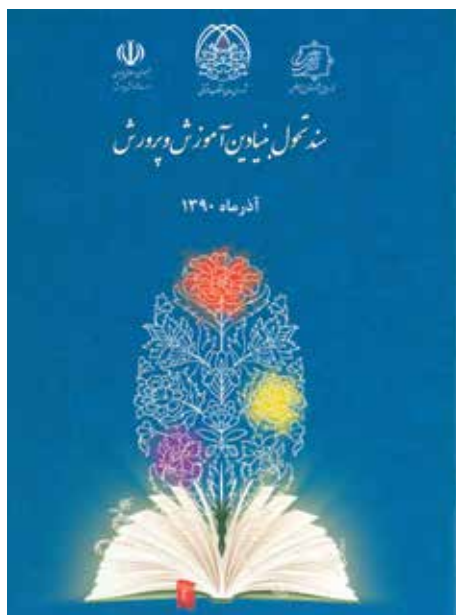
با چنین وضعیتی روشن است که «ظرفیت تربیتی» دانش‌آموزان ما را عوامل و عناصر دیگری اشغال خواهند کرد که نه برخاسته از بن‌مایه‌های عقلانی، دینی، فرهنگی و هویتی ما بلکه ناشی از چهار قدرت مسلط جهان پرکشمکش امروز خواهند بود یعنی دانش و فناوری، سرمایه، قدرت و رسانه؛ که در این باره در مقاله پیشین توضیح دادیم.

آنچه تا اینجا آمد فقط طرح مسئله بود. مسئله‌ای بزرگ که حل آن یا پاسخ دادن به آن بسیار فراتر از توانایی یا حوصله این نوشتار و صاحب این قلم است. بلکه خود نیازمند حضور فعال جمعی از صاحبان اندیشه و مربیان دردمند و مجربان توانا آن هم به زعامت نهاد آموزش و پرورش است. بنابراین سخن را کوتاه می‌کنیم و با بیان چند نکته و سپس دو پیشنهاد آن را به پایان می‌رسانیم.

۱. تردید نیست که برنامه‌ریزی برای آموزش فضایل انسانی به دانش‌آموزان، اعم از فضیلت‌های اخلاقی، نظری و مهارتی، بسیار دشوارتر و حتی دیربازده‌تر از برنامه‌ریزی درسی است اما هراندازه از آن غفلت شود زبان‌های بیشتری را در آینده به بار خواهد آورد و نوجوانان بیشتری را از کسب آنچه برای زندگی آتی خود نیاز دارند محروم خواهد ساخت. همان‌طور که برای مثال در حوزه آموزش، اگر به افراد به جای ۶ سالگی در ۱۵ سالگی سواد یاد دهیم این افراد هرگز به توانایی‌هایی که باید در خواندن و نوشتن برسند نخواهند رسید.

۲. در چند سال اخیر کلمه‌ای از طریق فضای مجازی در گفته‌ها و نوشته‌ها پیدا شده و آن کلمه «سلب‌ریتی» است. لازم است بر این واژه درنگ کنیم. سلب‌ریتی در اصطلاح به افرادی گفته می‌شود که در واقع بدون داشتن زمینه‌های قوی علمی، اجتماعی، فرهنگی و ... و تنها به دلیل یک ویژگی، که آن هم امروزه از طریق عمدتاً فضای مجازی، تشدید و تقویت می‌شود کسب محبوبیت می‌کنند و عواطف و احساسات عمومی را به خود جلب می‌نمایند. در این صورت است که برای مثال یک خواننده دست‌چندم، یک بازیگر سینمای خوش‌بر و رو، یک ورزشکار قوی‌هیکل، یک مداح خوش‌آواز، یک واعظ حراف، یک سیاستمدار اغواگر، یک نویسنده کلمه‌باز و ده‌ها نمونه از این‌ها ظهور می‌کنند و در مقابل جا را برای خوانندگان طراز اول، بازیگران برجسته، ورزشکاران قهرمان، مداحان صمیمی، واعظان صادق، سیاستمداران واقعی، نویسندگان دانشمند و ... تنگ می‌کنند. این اتفاق زمانی رخ می‌دهد که ما نتوانیم یا نخواهیم گروه‌های مرجع حقیقی را به نسل‌های جدید معرفی

## در جامعه بعد از انقلاب اسلامی در کشور ما تلقی غالب از تربیت، «تربیت دینی» و «تهذیب اخلاقی» بوده است که عمدتاً مبتنی بر سبک زندگی گذشته است



مدیران و معلمان امید بست و از طریق آنان زمینه اقدامات بزرگ در آینده را خواهیم ساخت. چگونه؟

تردید نیست که در میان جمعیت عظیم معلمان کشور، که عموماً با تمام تنگنانهایی که امروزه با آن مواجه‌اند، صمیمانه و همدلانه به آموزش کودکان و نوجوانان مشغول‌اند، پاره‌ای از مدیران و دبیران مدارس نسبت به نسل نوجوان دغدغه مضاعف دارند و در حد وسع و امکانات خود به پرورش دانش‌آموزان اهتمام ویژه می‌نمایند. اینان را می‌باید شناسایی و پشتیبانی کرد. دغدغه‌هایشان را دریافت، با آن‌ها تعامل داشت، امکانات ویژه مادی و معنوی در اختیارشان نهاد، به میان جمع آن‌ها رفت، آنان را با همه تفاوت‌هایی که ممکن است داشته باشند زیر چتر حمایت قرار داد تا بیش از پیش امیدوار شوند و در این راه بکوشند. این تجربه‌ای است که در سال‌های منجر به پیروزی انقلاب اسلامی نیز، با توجه به آن فضا و حال و هوای سیاسی-اجتماعی، در جای جای کشور آزموده شد و برکات بسیار همراه آورد؛ با این تفاوت که در آن زمان نه تنها از این‌گونه معلمان حمایت نمی‌شد بلکه تازه مشکلاتی هم پیش پای آنان قرار می‌دادند. آیا اکنون نمی‌توان بهتر از آن زمان عمل کرد؟

کنیم و معلوم است که چه خسارتی به فرهنگ جامعه وارد خواهد شد. از این نوع عوامل ارزش باز هم می‌توان نام برد و این تنها یک نمونه بود. به نظر می‌رسد امروز «سلبریتی‌ها» برای جوانان بیشتر از «شخصیت‌های حقیقی» مرجعیت پیدا کرده‌اند. نظام آموزشی باید به این مسئله توجه و بر روی آن مطالعه کند.

۳. در جامعه بعد از انقلاب اسلامی در کشور ما تلقی غالب از تربیت، «تربیت دینی» و «تهذیب اخلاقی» بوده است که عمدتاً مبتنی بر سبک زندگی گذشته است. این تلقی را می‌توان به اصطلاح شرط لازم تربیت دانست ولی به هیچ‌وجه شرط کافی نیست و به‌خصوص در حال و زمانه فعلی دیگر کفایت نمی‌کند. چرا که در عرصه جامعه و زندگی امروز عوامل و عناصر تأثیرگذار بسیار دیگری وارد شده‌اند که اقتضانات خاص خود را دارند و در واقع نوعی اخلاق عمومی را به ما تحمیل می‌کنند، هرچند منافی با تربیت دینی نیستند. در پرورش نسل امروز باید این نکته مدنظر باشد.

۴. تردید نیست که، به‌ویژه با توجه به گسترش فضای مجازی و رسانه‌ها، جامعه جهانی روزبه‌روز بر ما تأثیر بیشتری می‌گذارد و جوانان بیشتری را به خود جلب می‌کند. شدت و ضعف این امر البته به میزان فعال بودن یا منفعل بودن ما در تعامل آگاهانه با این فضا و این جهان بستگی دارد؛ از این‌رو انتظار می‌رود ما باید بتوانیم تمهیدات و آمادگی‌های لازم را برای آشنایی منطقی و عقلانی نسل جوان خود با جامعه جهانی فراهم سازیم، در غیر این صورت کسی که ضرر خواهد دید ما خواهیم بود و نه جامعه جهانی.

**و اما دو پیشنهاد:** اکنون که دانش‌آموزان ما در فرایند تحول بنیادین به انتهای خط رسیده و وارد سال دوازدهم شده‌اند، مجریان این امر، در صف و ستاد، می‌توانند فراغتی نسبی حاصل کنند. به نظر من این فراغت فرصتی است که می‌تواند، و باید، به جنبه دوم موضوع که همانا ابعاد پرورشی دانش‌آموزان، و به‌ویژه دانش‌آموزان دبیرستانی است - و ما از آن به «مسئله جوانان» تعبیر کردیم - بپردازد و این، به تعبیر امام خمینی(ره) «گل‌های نوشکفته جهان اسلام» را دریابند. واقعیت این است که مجموع برنامه‌های تربیتی آموزش و پرورش برای دانش‌آموزان، به‌ویژه برای دانش‌آموزان دبیرستانی، تا امروز از فقر مفرط رنج می‌برده و آنچه در آن بیشتر تظاهر می‌نموده و می‌نماید همان توصیه‌ها و مواعظ مألوف و حداکثر تمجید از دوره جوانی و تذکر به غنیمت دانستن آن و ... بوده است.

درواقع هنوز دانش‌آموزان ما در یک فرایند تکامل و تحول روحی و شخصیتی و اجتماعی برنامه‌ریزی شده و راضی‌کننده قرار نگرفته‌اند. تغییر و تحولاتی هم که تاکنون در نظام آموزشی صورت گرفته همیشه، در درجه اول، آموزش را هدف قرار داده و نه بیشتر.

۲. با عنایت به آنچه گفتیم، در حال حاضر تنها می‌توان به